

ماجراهای تن تن و میلو

# سیگارهای فرعون



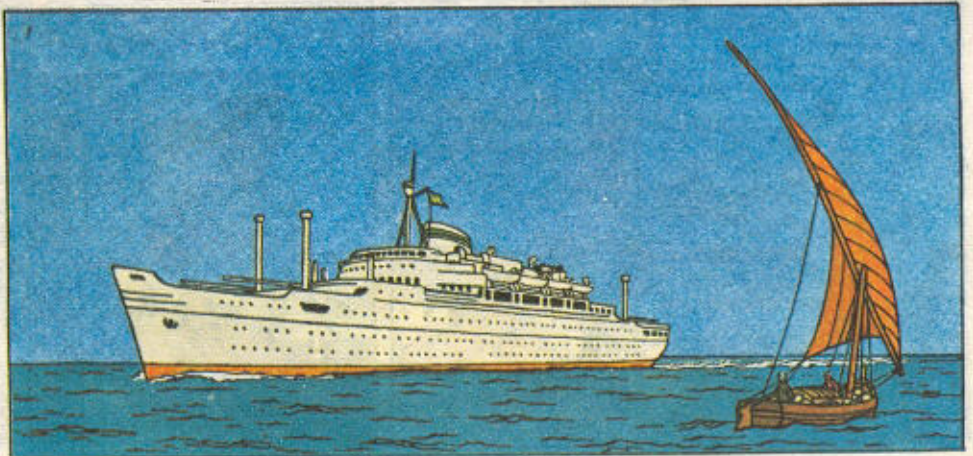
ماجراهای (تن تن)

# سیگارهای فرعون



انتشارات ونوس

# سیکارهای فرعون



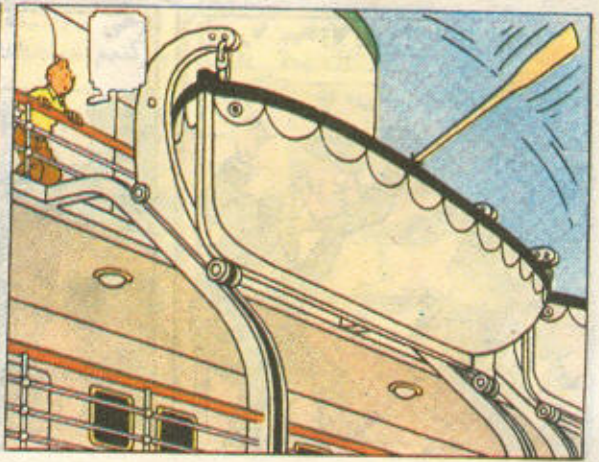




اما شما که توی آب نیستید  
نه نیستم! چه مرد جوان باهوشی  
هستی!



بیخسید، ولی شما چکار داریم  
میکنید؟  
حتما میتونی ببینی،  
دارم پارو میزنم.



آه، بله... حالا یادم آمد، اون فقط یک  
جزوه مسافرتی بود. شماکه واقعا "فکر  
نخواهید کرد که من بگذارم این از دستم  
برود، اینطور است؟... کاغذهای  
گرانبهای باستانی ام... راهنمای معبد  
گمشده فرعون کی - اوسخ. خیلی از مصر  
شناسان سعی کرده اند که این معبد را پیدا  
کنند...



کاغذهای باستانی ام...؟ نسخه های خطی  
گرانبهایم؟... بدریا افتاده؟ مزخرف  
است! اون اینجا پیش خودمه

اما... من دیدم که باد یک کاغذی  
را برد و بدریا انداخت

پس، ما دنبال  
چی میویدیم؟



من حالا تعجب میکنم که چرا داشتم  
پارو میزدم...

فکر میکنم برای بدست آوردن  
کاغذهای باستانی تان بود. باد  
اونو بدریا انداخت...



پس تا فردا، خداحافظ مرد جوان.



نمی دانم. فکر کنم مهر سلطنتی کی اوسخ  
باشد. راستی اگر خیلی برات جالبه، چرا  
فردا در بندر سعید همراه من نمی آئی. ما  
بعد از آنجا به قاهره میرویم و اون مکانی  
را که کاغذهای باستانی ام نشان میدهد  
پیدا می کنیم.

فکر خوبی است!



همه آنها که دنبال این معبد رفته اند  
ناپدید شده اند! اما من، سافولکس  
سارکوفگوس، اولین کسی خواهم بود که  
این راز را برای دنیا کشف میکنم.

امیدوارم که بتوانید... اما بگوئید  
ببینم، اون علامت عجیب و غریب  
چیست؟



خیلی متاسفم، من شما را با هواکش  
اشتباه گرفته بودم...  
اِبله!



ای احمق  
بی تربیت!  
نمی تونی جلوتو  
نگاه کنی که  
کجامیروی؟



عذر میخواهم کاپیتان.



چه آدم عجیبی است!



پسره! بیخود پررو! چطور جرات میکنی که دخالت کنی؟ حتما نمی دونی که من کی هستم.



این آقا که عمداً به شما نخورد.

خدا حافظ همگی!



کوتاه بیاد آقا، از هم جدا بشین!

؟



غروب آنروز...

پاپروس، مراقب باش! او با یک روزنامه نگار جوان آشنا شده که میتواند ما را در سر ما باشد. میخواهم قبل از آنکه به ساحل برسد ترتیب او را بدهید.



راستایا پولوس؟ راستایا پولوس؟ آه فهمیدم. غول بزرگ صنعت سینما، سلطان کمپانی فیلمسازی کوسموس... و این هم اولین باری نیست که ما همدیگر رو ملاقات میکنیم...



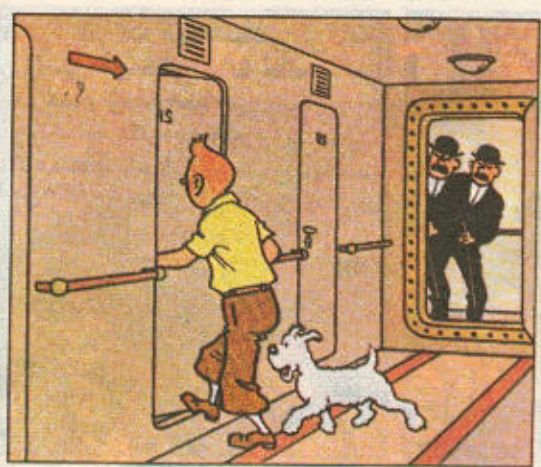
یک روزی بخاطر این دخالتت در کار من بشیمان خواهی شد! فقط بخاطر داشته باش اسم من راستایا پولوس است!

که چی؟ کی اهمیت میده!



بله، بریم تو!

رفتشت تو!



صبح روز بعد...



ما بنام قانون شما را دستگیر می کنیم!

؟



شما! اسمتون تن تن است؟

البته!



بیاین تو!



اینجا! یکنفر محرمانه به ما اطلاع داد که از وجود چنین چیزهای غافلیم، و چقدر هم درست میگفت! مواد مخدر! این هروئین است!



شوخی؟ وقتیکه ما یکی از این کشورها را بازکنیم خواهید دید این چه جور شوخی است!



شما...؟ منودستگیر میکنین؟  
حتما! دارین شوخی میکنین!



اوهو... اونا شروع به تخلیه بارها کرده اند... تعجب میکنم...



اینجا مادر بندر سعید هستیم. فقط ۲ کیلومتر با اسکله فاصله داریم... و من اینجا تو این انبار کشتی زندانی ام!



به کسی میخواد مانع فعالیت من بشه... اما چرا؟

مشکوک بنظر میاد!



صبح روز بعد...

چه کسی ممکنه که با گذاشتن مواد مخدر در کابینام، برام پاپوش درست کنه؟



چند دقیقه بعد...

ما اینجا در بندر سعید هستیم... میلو.



من...!!! ممکنه لطفاً "شما مارو به ساحل برسونین؟"



بیا، بیا... یک کم دیگه نزدیکتر بیا...



دقیقتاً بگوییم: اگر اسم من تامسون است، ما دور نخواهیم شد!

اگر اسم من تامسون است، او دور نخواهد شد!



در همان هنگام...

توطئه مواد مخدر، تن تن پلیس را فریب داد، سارکوفاکوس پیش از آنها در ساحل بود. احتمالاً آنها به قاهره خواهند رفت. دستورات قبلاً به شما داده شده. آنها را اجرا کنید!



به به! چه اتفاق جالبی!

سال نو مبارک!

چندی بعد ، جایی در  
حوالی قاهره ...

بنا بر آنچه که کاغذهای باستانی ام نشان میدهد  
معبد نمی تواند خیلی دور باشد ...

و بزودی ...

تو اینجا منتظر ما باش . ماهنگام  
غروب بر میگردیم

چشم ، آقا !



بنظر میرسد که شما این منطقه را  
خیلی خوب میشناسید .

اصلاً " من اینجا را نمی شناسم ، این  
کاغذهای باستانی است که دستور -  
العملها را جزء به جزء بما میدهد .

می بینی ، یک چنین اکتشاف مهمی  
باید کاملاً مخفی باشد .

بله . البته



بالاخره شهرت یافتم انام  
سافوکلس سارکوفگوس برای  
ابد زنده خواهد ماند !

راه ، میلو ،  
چی میخواد ؟



به شما چی گفتم ! معبد ! پیداش کردم !  
ای فرعون بزرگوار ، من آمده ام !



اگر اطلاعات صحیح باشند ، معبد کی -  
اوسخ را در نقطه ای نزدیک پیدا خواهیم  
کرد ...



هی ... چطور شده ... ؟  
دکتر رفته !

تن تن ، من میکم ،  
این درست شکل همون  
علامت روی سیگاره !



یعنی  
دکتر سارکوفگوس  
ز این چی  
میفهمد ...



وای خدای من !  
فوق العاده است !  
علامت فرعون روی  
مارک سیگار !

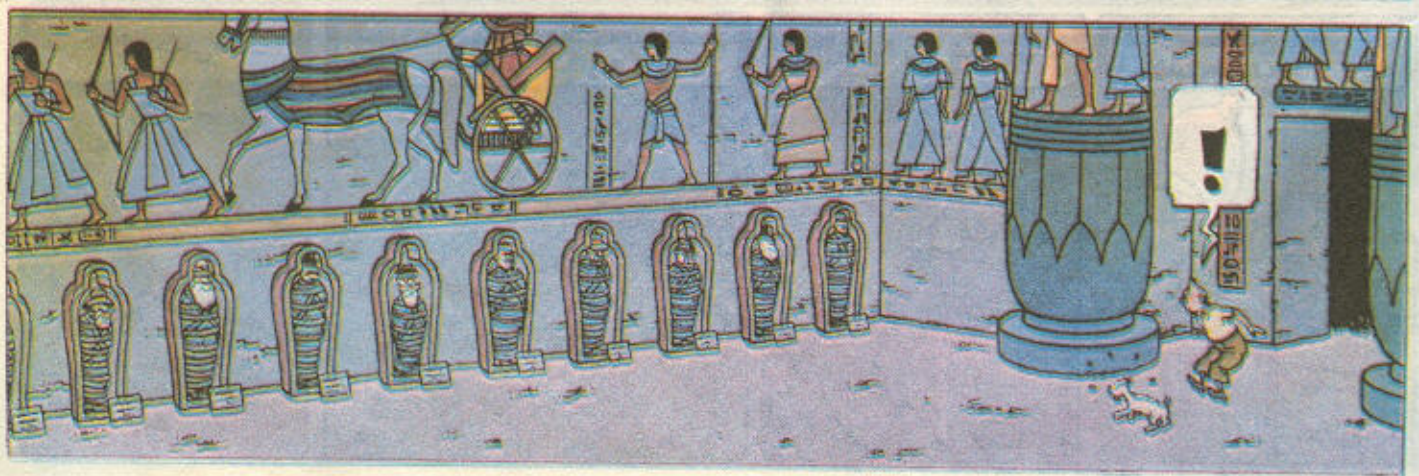
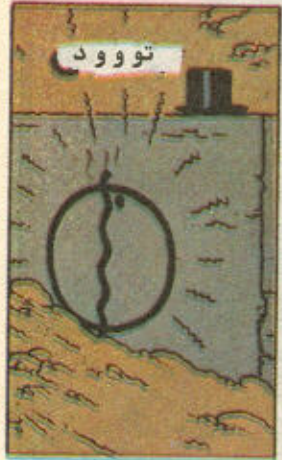


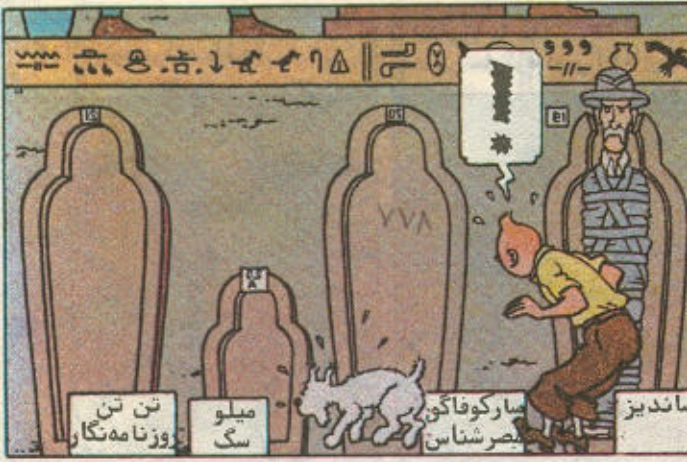
یک سیگار ... اینجا یک  
سیگار است ... خیلی  
عجیبه



\* در کتاب بجای آقا نوشته شده افندی که یک لغت ترکی استانبولی است و معنای آقا میدهد .









چی ... چه اتفاقی داره میفته؟  
... سرم ... حس میکنم ...



من باور نمیکنم که جواب تمام این عجایب در داخل این سیگارها پنهان باشد ... فکر میکنم بهتره که یک نگاهی بکنم ...



بله اینها همه شون کاملاً شبیه همونی اند که من از بیرون برداشتم



نه!  
اون نه!!



این بو ... یک نوع مخدر است ... یک نفر سعی میکنه



در همان هنگام ... ارباب ریشو به من گفت که صبر کنم ... موقع غروب وقتی دیدم نیامده اند بلند صدا شون زدم ، فریاد کردم ... آنها جوابم را ندادند ...



شب بعد ...



آه ، کاروان اونجاست . فوری قایق رو به آب بینداز .



من با چراغ قوه علامت میدم .



موجباً . سرنو در سرفرارش است . بارشترها را خالی کن .



بسیار خوب به کمی بجنب .  
رئیس نگران گارد ساحلی  
است ...



خدا یارت ، محمد ... جنسها رو آوردی ؟

بله ، آقا . همه چیز  
آماده اس .



؟  
؟



نیم ساعت بعد ...

همه جنسها توی کشتی اند .  
خیلی زیاده ، ناخدا .  
عالیه ! خیلی خوشحالم !  
لنگر و بالا بکشین !



چه آدم شوخی بوده که جنسها رو توی تابوت قایم کرده .

فکر میکنم یکی از ایده های  
زیرکانه رئیس باشد .



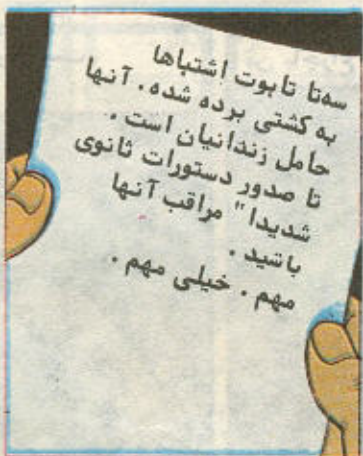
گارد ساحلی !  
چه شانس بدی  
دارم ! قورا "  
جعبه ها رو پرت  
کنین تو دریا !



اون کشتی آلن است . ایندفعه دیگه دستگیرش میکنیم ...  
قاچاقچی پست فطرت !



تابوتها دیگه باز  
شده اند ! اونها حتما "  
به ته دریا افتاده اند !  
حالا چه جوری میتونیم  
پیدا شون کنیم ؟



سه تا تابوت اشتباهها  
به کشتی برده شده . آنها  
حامل زندانیان است .  
تا صدور دستورات ثانوی  
شدیدا " مراقب آنها  
باشید .  
مهم . خیلی مهم .



پیامی برای شما ، ناخدا .  
موقعی که پلیسها به کشتی  
آمده بودند این پیام  
آمد .

بدش به من .



یک ساعت بعد ...

خوب شد که از شر مدارک جرم راحت  
شدیم ، وگرنه توقیف کرده بودن



میلو!



هنگام سحر...



نوی این تاریکی هیچ امیدی برای پیدا کردنشون وجود نداره. تا صبح هم، امواج کیلومترها دورشون خواهد کرد...



چی میگه؟ من یک کلمه هم نمی شنوم!  
بخاطر باد!

... بله... تر...  
... دا...



آها... شم... کمی... تین... و...  
چی؟... چي؟... بلندتر داد بزن!  
باد خیلی قویه... صداتونو نمی شنوم!



یک تابوت دیگه هم اونجاست...  
و داره باز میشه!



حالا بیا سعی کنیم برای صبحانه مون چند تا ماهی بگیریم. حتما' تو هم مثل من داری از گرسنگی میمیری.

چه جور هم!



امیدی نیست. من فقط دارم خودمو با این سینه گرفته صدامیزم. این جریانات آب داره مارو دائما' از هم جدا میکنه. ولی اقلا' میلو، من و تو میتونیم پیش هم باشیم. من قایق تورو به مال خودم میبندم.



ن... دک... فوکل... گو... تم... کم... نید...

بهت می گم، بلندتر داد بزن!



حتما' خیلی بزرگه'



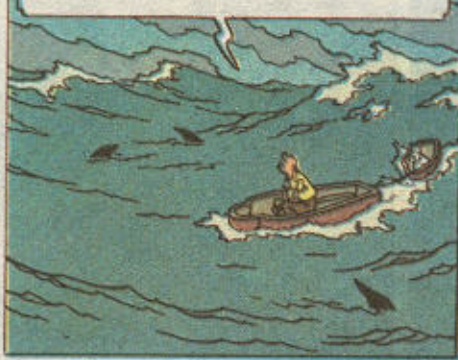
گاز گرفت!

در همان هنگام ...

بیفایده است اگر بخواهیم به تجسس  
ادامه دهیم . هرگز آنها را پیدا  
نخواهیم کرد ...



... یا اینکه غرق بشیم . داره طوفان  
بلند میشه و دریا هم متلاطم شده .



اگر چیز دیگه‌ای تو این په تیکه  
دریا هم پیدا نشه باید فقط از گرسنگی  
بمیریم ...



چند دقیقه بعد ...

یک تابوت حامل سافوکلس سارکوفاغوس بدست  
آمده . هوا بدتر میشود ، پیشنهاد میگردد که  
تجسس متوقف شود .



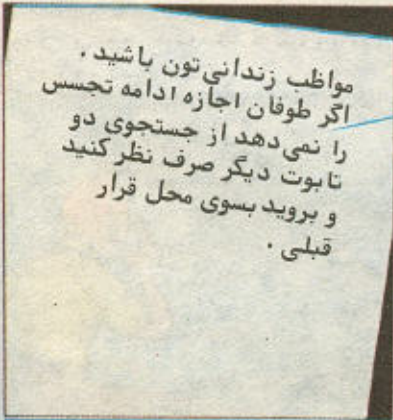
آه ، دیدمش ! یک قایق برای  
نجات این دریا نورد پیر  
بیندازید !



یک تابوت شناور !



مواظب زندانی تون باشید .  
اگر طوفان اجازه ادامه تجسس  
را نمی‌دهد از جستجوی دو  
تابوت دیگر صرف نظر کنید  
و بروید بسوی محل قرار  
قبلی .



جواب آمد ، کاپیتان .



هوای لعنتی ! آب شرشراز  
شبه میاد پائین . یک  
طوفان واقعی خواهد شد !



هنگامی که جواب آنرا دریافت  
کردی ، برایم بروی عرشه  
بیاور .



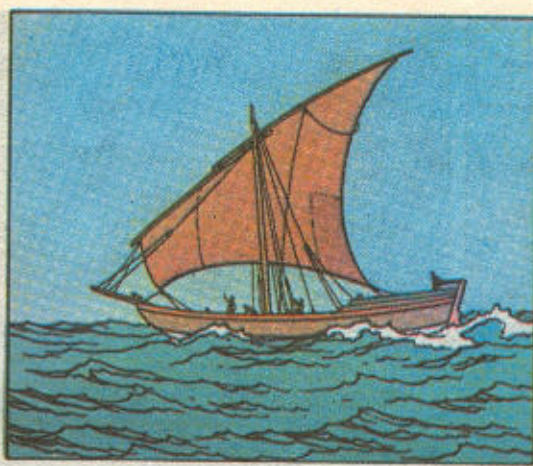
بسیار خوب  
کاپیتان

خوب ، همینطور هم هست  
پیش بسوی جنوب ،  
با سرعت متوسط !



من کجا هستم ؟





شهری در اسپانیا است که صنعت شمشیر سازی آن معروف است.



میتونی وسایل منو اونجا بگذاری.



آنها سواحل عربستان هستند. می‌خواهیم که آنجا لنگر بیندازیم.



... برایتان عجایب دنیای غرب را آورده‌ام. بیدار شوید، دوستانم، بیدار شوید، خجالت نکشید... این فرصت استثنائی را از دست ندهید.

این سوپر مارکت تک زفره است!



سلام! سلام! سلام! علیکم! بار دیگر به اینجا آمدیم! سینپور اولیورا دافیگورا در خدمت شماست...



شما دارین فروشگاه برپا میکنید؟ ... اینجا؟ اینجا که جای خوبی نیست. شما حتی یک مشتری هم پیدا نخواهید کرد!

صبر کن! من هنوز تبلیغات را شروع نکرده‌ام.



این برای زن من بسیار جالب خواهد بود.



راجع به این کلاه چی میگین؟! برازنده یک فرعون است! شما را شیک‌پوشترین بادیه نشین کویر میسازد!



بیائید، جمع شوید، سروران صحرا. همین حالا، فردا دیر است! اولیورا دافیگوار منتظره تا به شما خدمت نماید.



بخدا، قبل از غروب آفتاب، ارباب من شیخ پاتراش یا شا تورو شلاق خواهد زد



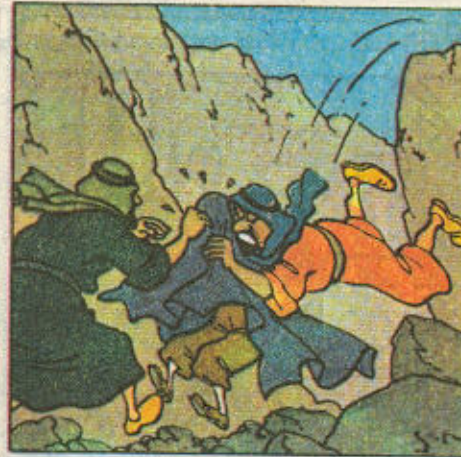
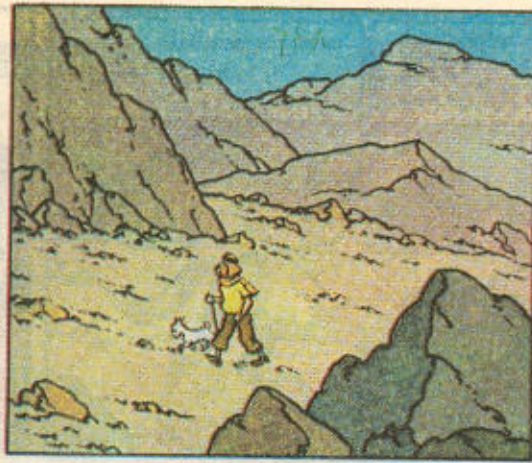
توله سگ پست! تو این کبک را به من فروختی! من اینو خوردم، حالا ببین چه اتفاقی افتاده!

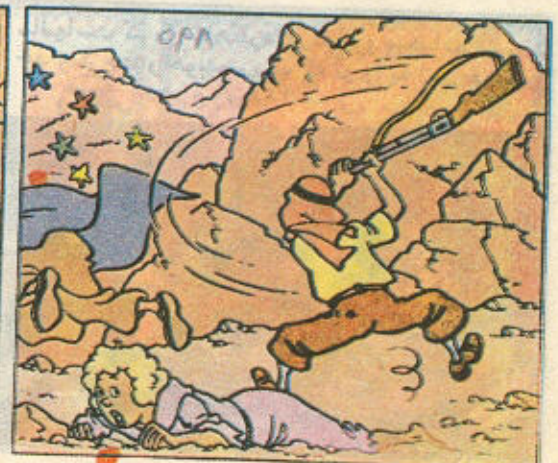
اما... اما اون یک قالب صابونه!



بفرمائید! تمیز و بی سرو صدا. حالا دیدی خروشدگی چیست! دیگه چی از این بهتر. آنها باز هم پیش من خواهند آمد!









تو لایق ...

متاسفم ...  
من چه میدونستم ...؟



ای خدای من ، من بایک کمپانی فیلمسازی در افتادم !



او کاملا "مقدمه" فیلم رو خراب کرد !

خیلی ممنون ، یک سری فیلم خراب شد !



و من هم متاسفم از اینکه فیلم شما رو خراب کردم .

متاسفم از اینکه کنترلم رواز دست دادم !



باور نکردنیه ! اگر اشتباه نکنم ، تو همان مرد جوانی هستی که با او یک برخورد کوچک روی گشتی ایسیس داشتم .

همینطوره ، شما آقای راستاپاپولوس هستید !



این آقای احمق صحنه مرا خراب کرده !

چه اتفاقی افتاده ؟



یک ساعت بعد ...

حالا متوجه شدید ، آقای راستاپاپولوس . این بود داستان من . جالب است . اینطور نیست .

در حقیقت ، پسر عزیز . برایم شگفت انگیز بود !



راستی شما اینجا چیکار میکنید ، تنهای تنها در میان صحرا ؟

بیا برام تعریف کن ...

حتما ...



اوه ! اصلا "بهش فکر نکن ! ما داریم یک فیلم سوپر اسکوپ ماگناویستا \* بنام "دلاوران عرب" تهیه میکنیم . ما یک شهر کامل همین اطراف درست کرده ایم .

میدونم من دیدمش .



در همان هنگام ...

اوممم ... دستورالعملهای تازه ما دیگه باید تن تن را فراموش کنیم ، و بدنبال قاچاقچیان اسلحه در طول سواحل عرب بپردازیم .



اینجاست ، میلو . بزودی به گشتی بر خواهیم کشت .



دوست عزیز ، متاسفم که نمی توانیم شما را اینجا نگه داریم . لطف دارید ، اما کاپیتان آن گشتی عربی بدنبال سرگردان خواهد شد .



چقدر عجیبه، همه رفتن... حتی یک موی گربه هم پیدا نمی شه...



من هیچ جانداري را روی عرشه نمی بینم.



میلو، زود باش بیا اینجا!



وو او! وو او!



(گرررر) متاسفم. اشتباه کردم. بیا اینجا، میلو... اون دیکه عقب نشست!



و طپانچه‌ها رو زیر یک ردیف چتر قایم کرده‌اند!

تعجب میکنم این گربه کجا رفته...



وای خدای من! مسلسلها، زیر یک برزنت کهنه!



?



جالبه، هان؟



باز هم اسلحه‌های اتوماتیک! چه هالوبی بودم. هیچ بفکرم نرسیده بود این کشتی کوچک بیگناه. قاچاق اسلحه!



... تمام این صندوقها پر از مهمات هستند! انگار این پائین کارخونه اسلحه‌سازی است!



فقط بخاطر داشته باش، میادا منو لو بدی .  
کشتی من مین گذاری شده، و قبل از  
آنکه تسلیم بشوم دودش  
میکنم و به هوا میفرستم!



کاپیتان! خطر! فوراً!  
بیائید!



از وقتی که به کشتی اومدی مراقب تو بودم .  
تبریک عرض میکنم! هیچوقت حدس نمی زدم  
که تو یک پلیس باشی!

من؟ اما من...



حالا همه چی ساکت شد. حتماً به چیزی  
برخورد کرده اند!

من میگویم، حتماً!



بوم بوم بوم

چه اتفاقی روی عرشه  
داره میفته؟



میلو، زود باش، بیا اینجا! دستای  
منو باز کن!



وای! من فکر کردم دیگر واقعا منقجر شدیم  
... حالا نگو که این صدای برخورد خفیف  
یک قایق دیگر، با ماست.



بوم



وای خدای من، من... من حالا  
فهمیدم! اونا مارو توی یک کشتی  
مین گذاری شده تنها گذاشتان!

سنگر بگیر...  
من دارم  
فرار میکنم!



آها، تن تن! ... باز هم همدیگر رو ملاقات میکنیم! ... قاچاق  
مواد مخدر، قاچاق اسلحه، عامل شورش...  
این دفعه دیگه بدجوری گیر افتادی!

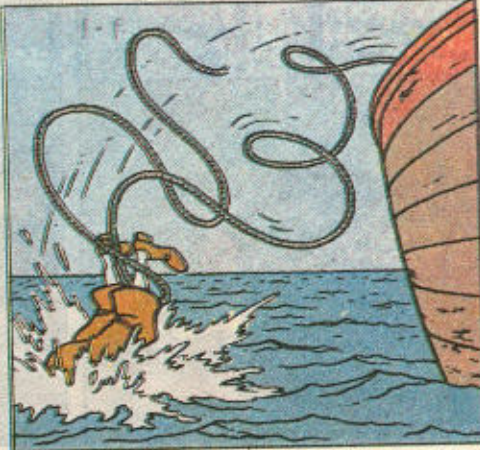


اگر جنگی هم بخواد  
بشه، حداقل ما دیگه  
کمبود اسلحه نداریم  
...



هیس! ... یکی داره میاد...





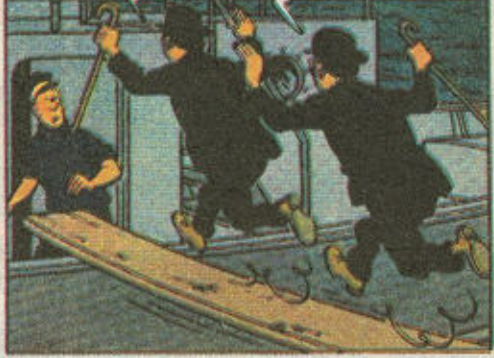
اونا چه شون شده ؟ یک دفعه منو دستگیر میکنند ، دفعه بعد مثل یه جفت خرگوش فرار میکنن .



خدای مهربون !  
... تن تن !  
آه عزیزم ، ما فراموش کردیم !



حالت اضطراری ! ... از این کشتی جدا بشین ! ... الانه که منفجر بشیم !



زود باش ، میلو ، یک لحظه هم نباید اینجا موند .



شانس آوردیم که اونا نارنجک بدون مواد منفجره انداخته اند ... وگرنه ما الان روی ابرها نشسته بودیم ، میلو .

همین الان است که منفجر شود



آره ... من میگم ، مگه حقدر طول میکشه تا یک نارنجک منفجر بشه ؟



طفلک بیچاره تن تن ...

جوان عزیزم ، این درست مثل یک فیلم است . همه همین فکر را خواهند کرد که این یک توطئه علیه تو بوده تا از دست تو خلاص بشوند !



کمپ اینجاست . نمی دانم وقتی که ماجرای اخیر مارا بفهمد ، چه خواهد گفت .



بطرف کمپ کوسموس میرویم . مطمئنم که در سر راهمان ، آقای راستاپولوس میتواند کمکی بیا کند .



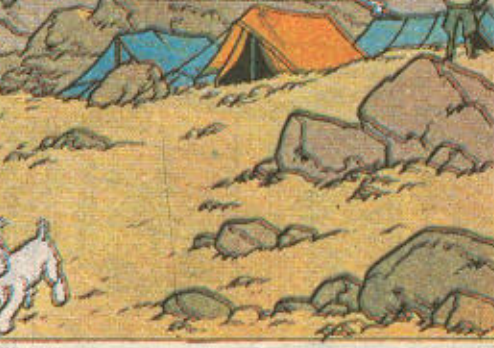
هنوز هیچ انفجاری رخ نداده ...  
تاخیر افتاده باشد ...  
صبر باش ... باید به



خداحافظ ! ... و باز هم متشکرم !



صبح روز بعد ...  
موفق باشی !







فورا سرتو بدزد!  
بنگ



بنگ



هیچ چاه آبی در سر راه ما نخواهد بود. و صحرا بدون آب معنیش مرگ است.



بنگ



بعله، خودشه. وقتی که می بینه موفق نمیشه مثل باد فرار میکنه.



قمقمه آبم!



هر چند که نتوانست آسیبی به من برساند، ولی قمقمه آبم رو پاره کرد... اینهم خودش خیلی بد شد.



در منطقه سراب خطر

!





به به، دو تا صحرا نشین، از آنها مقداری آب خواهیم گرفت.

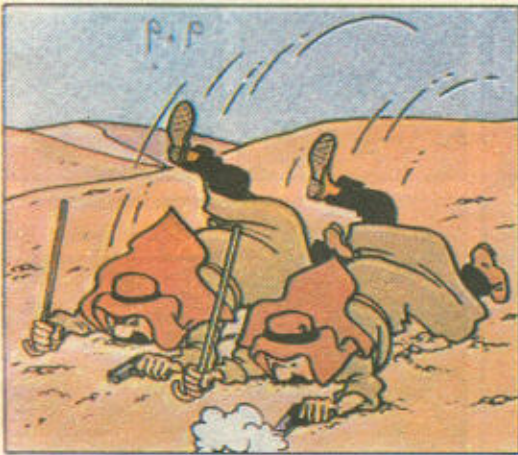


نگاه کن! ایندفعه دیگه سراب نیست!

بالاخره یک نوشیدنی پیدا کردیم!



میلو! میلو! نجات پیدا کردیم!



۴۰۴



بنام قانون ...



انها!

تو هستی

ها!



اوناهاش، اونجاست! بله، خود خودشه!



بزودی به چنگش میاریم ... تقریبا بی رمق شده بود ...



کارگاه باهوش! اگر به حرفهای تو گوش نمی دادم الان این لباس خوابها تنم نبود ...

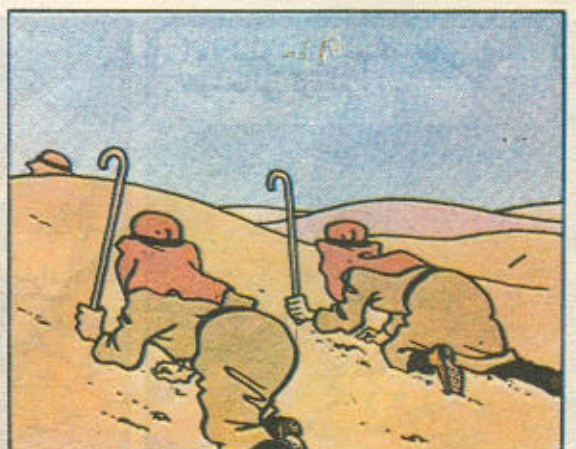
فهم داشته باش مرده که! اگر ما خودمونو بشکل عربها نکرده بودیم هیچ فکر اینو نمی تونست بکنه که ما باشیم!

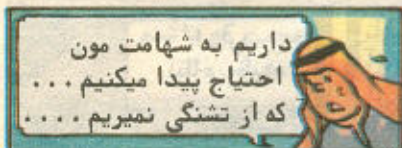


آنها بی رحمترند! نه اینها مهمان!



۴۰۵







چپ... راست... چپ... راست...  
خبردار، ای تنبلهای بی خاصیت!



نا فرمان است، جناب!  
آدم خود پرستی است!  
از نام نویسی سربیزی  
کرده است!  
که نا فرمان است،  
هان؟ خواهیم  
دید. سرچوخه،  
شما باید تعلیمش  
بدهید!



اداره  
نظام وظیفه



با تو هستم! هر وقت صدات میکنم  
بپر بیا! به من کلک زن!  
کی، من؟ من... من...



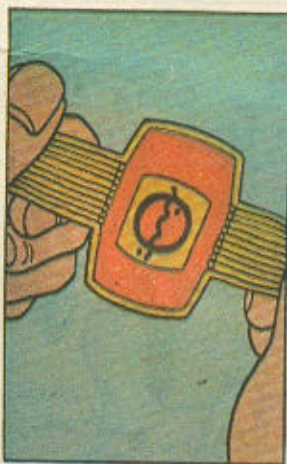
علی بهائی!  
یه مرد بیچاره ای به  
دردسر افتاد...



بالاخره توانستیم یه  
استراحتی بکنیم!  
علی بهائی!



ایست! سلاحها به  
فنگ! برای امروز  
کافیست. شصت کیلومتر  
راه پیمائی صحرائی  
برای فردا. جوخه،  
آزاد!



دیوانه احمق! چگونه میتونم  
فراموش کنم که موقع نام  
نویسی اسم رو علی بهائی  
گفتم؟



باید چهار روز زندان بری! حالا برو دفتر  
سرهنگ رو تمیز کن... مراقب رفتار ت هم  
باش!



هورا! یکی پیدا کردم!



شاید بتوانم یک جعبه از  
اونها پیدا کنم...



خدای من! سیگارهای  
فرعون! با همون مارک!  
باور نکردنیه!

یک جاسوس! نگهبانها رو صدا کنین!



بجینین ، سربازها! دستگیرش کنین! نذارین فرار کنه!



شانسمو ببین ، همچین که داشتم ته و توی قضیه را در میآوردم ...



جاسوسی ... موقع جنگ افتادم ... حالا دیگر بد گیری



... بنا بر حکم دادگاه، سرباز صفر، علی بهائی ... سحرگهان تیرباران میشود ... مراسم اعدام فردا برگزار میگردد . حکم اعدام بیدرتگ در مورد زندانی اجرا خواهد شد!



تیرباران! ... قراره تیربارون بشم ... طفلک من ، بیچاره میلو ... تموم شد دیگه!



یک یاد داشت " امید وار باش . کمک در دسترس توست بیکدوست . یک دوست ؟ ... اینجا ؟ ...



شب آخر زندگی منه . مگر اینکه ...



تن تن ! ... تن تن ! ...



کی ... کی هستی تو؟

هیس! ... بیا این سوهان رو بگیر . سلهما را ببر .



عجله کن! داره سحر میشه ...



بریده شد!



فرصت رو نباید از دست داد! دارم میام!



آزاد شدم!



ایست! وگرنه تلیک میکنم!





صبح شده... همه چی تموم شد...  
دیگر هیچ امیدی به زنده ماندن ندارم...



نقشه ما خراب شد...  
دوباره زندانی شده!



ها! حسابمون تصفیه شد... وقتشه که  
کشیکمون رو عوض کنیم؟...



آتش!

تن تن



جوخه! آماده... هدف...



نیمساعت بعد



واو-واو-واو! دیگه هیچوقت نمی بینمش.  
واو-واو-واو! تنها چیزی که برای من مونده اینه که  
اینجا روی قبرش بمیرم...

علی بهائی  
جاسوس



علیرغم تغییر قیافه‌ای که داده بود،  
او را شناختم. رهبر بزرگ،  
میدانم که عدم وجود او چه اهمیتی  
برایتان دارد. ترتیبی برایش دادم تا  
به مرگ محکوم شود. حکم اعدام  
امروز صبح اجرا شد.



تن تن مرد! اونا تن تنو کشتن!



چند دقیقه بعد...



خوب پیش رفت... همه چیز مرتبه...  
حالا میتونی اونجا بری.

بسیار عالی. بیا پاداشتو بگیر.  
دهانت رو هم ببند البته اگر برای  
زندگیت ارزش قائلی...



همان شب...



واووا! واووا!  
واووا!



همین قبر است...  
حالا مشغول میشم!



شما زندگی منو نجات دادین، خانم.  
هیچوقت نمی توانم...  
بیا.



تن تن... تن تن... تو اونجایی؟

بله.



ساکت باش!  
اودم اربابتونجات بدم!

اربابمو  
نجات بدی؟



خانمها، هیچوقت نمی توانم محبت شما ها رو  
جبران کنم. درست قبل از اعدام گروهیان بمن  
گفت که تفنگها رو با گلوله های تمرین بر کرده.  
وقتی که اونها شلیک کردند، من افتادم، و وانمود  
کردم که مرده ام. هرکاری بمن گفته بود انجام  
دادم و زندگی من نجات یافت. اما شماها کی  
هستین؟ و چرا من را از خطر رها ندین؟



بیا رسیدیم.

زود باشین  
بیا این تو.



سوال نکن...  
دنبال من بیا.

کجا؟



؟



بله، ما! نزدیک بود کشته ام  
را روی جسد های خودمون  
ببینیم!  
اما چرا؟  
چرا اینکار کردین؟



بله، ما! نزدیک بود کشته ام  
را روی جسد های خودمون  
ببینیم!

اما چرا؟  
چرا اینکار کردین؟



ماکی هستیم؟ خوب نگاه کن!

شماها؟!!



اینجاست! ...  
در را بشکنید!



کارها خراب شد!  
ما گیر افتادیم! سربازها دارن  
میان همه مون کشته خواهیم شد



باز کن! زود باش باز کن!  
گور کن هستم!



اونجارو... نگاه کن...  
از روی پشت بام فرار کردند!

آره، نزدیکان  
زوهم بردن!



الفرار!  
یک لحظه هم نباید تامل کنیم!



به به... او تا رفتن...  
حالا دیکه...



بطرف پائین خیابون! می گیریمشان!



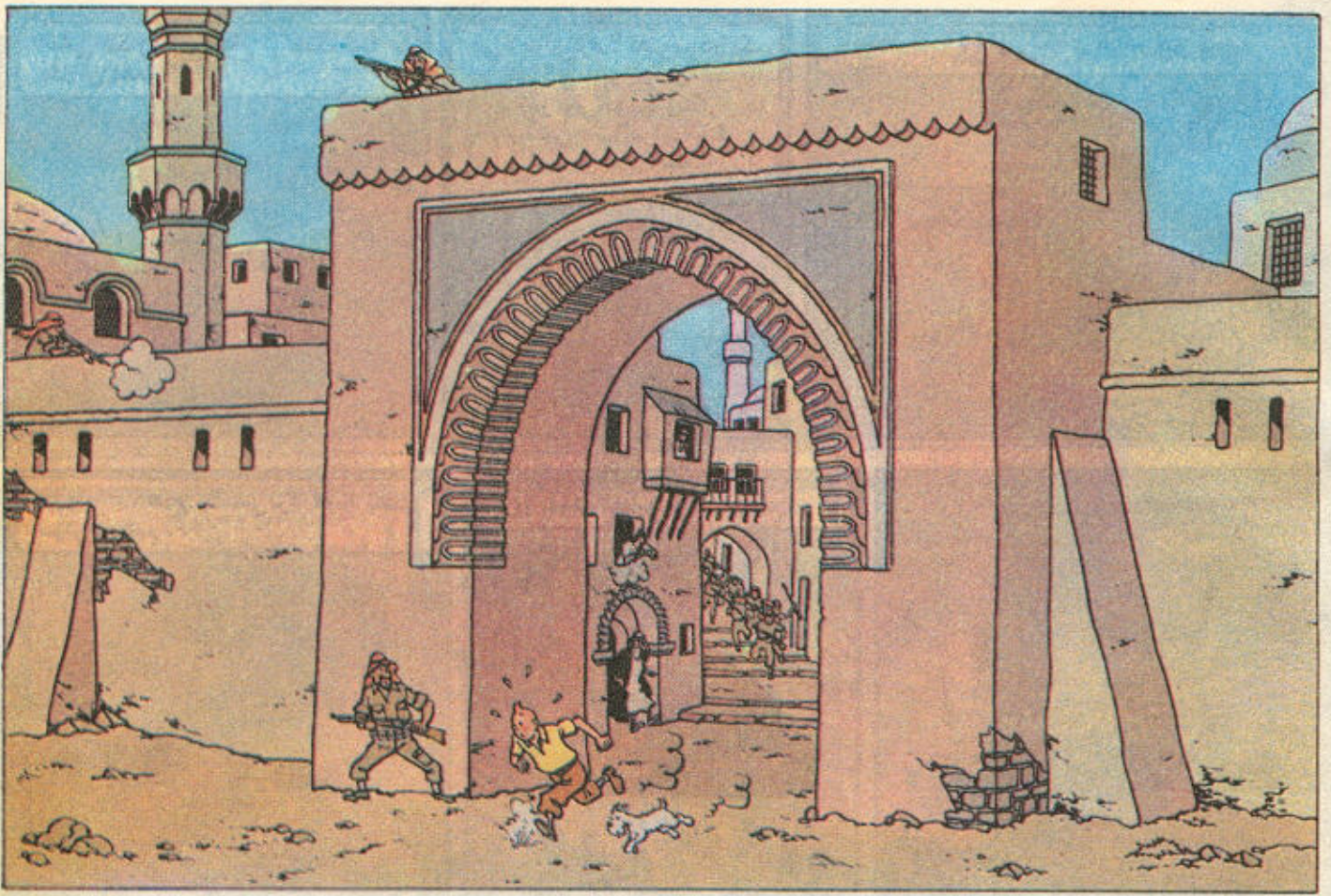
خائن! ... قاتل! ... بکشیدش!



ای وای! این همون حاموس مرده‌اس!  
آزیرها رو بکشید!







این تنها شانس منه ... باید امتحان کنم ...  
کمک! کمک!



یک هواپیما! ... اگر فقط میتونستم ... نه،  
یک نگهبان اینجاست ...



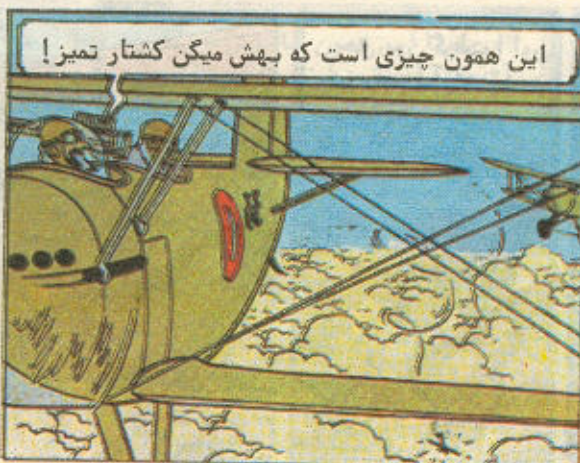
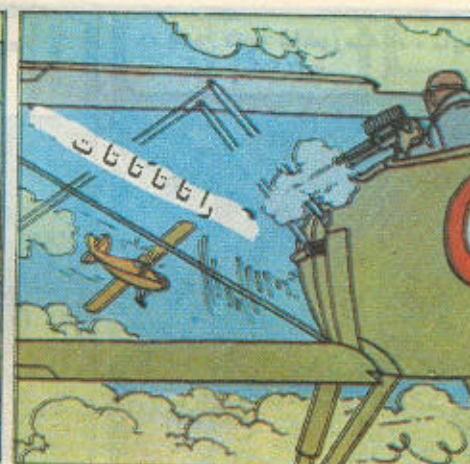
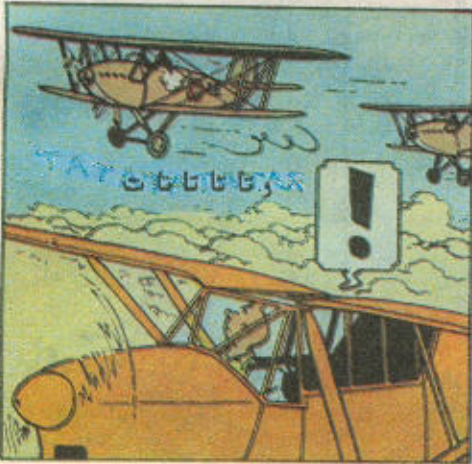
چی؟



حق مون گرفت! اون  
در رفت! آزاد شدیم



کمک! کمک! نجاتم بدین!  
این سگه ... این هار شده  
... نگهش دارین!  
کی ... من؟





هیچ امیدی برای فرود آمدن در اون جنگل نیست ...



!



این یک حقه قدیمی است ، میلو ، اول یک چرخ میزنی ، بعد توی ابرها پنهان میشی . اما مشکلات ما به اینجا ختم نمیشه ... داریم بنزین تمام میکنیم .



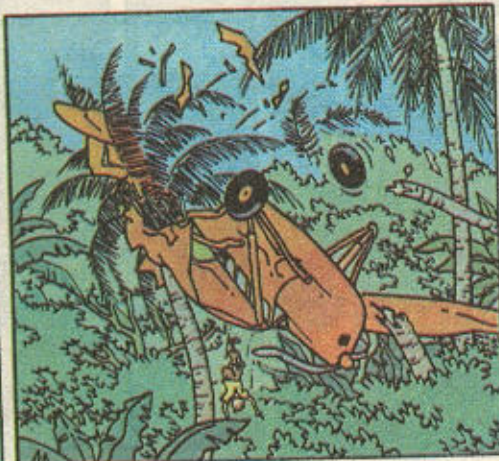
محکم بشین ، میلو ! داریم میائیم پائین !



خودشه ! موتور از کار افتاد ... بنزین تموم شد ...



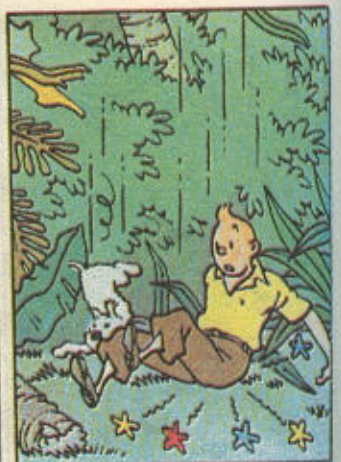
... هیچ اثری از یک زمین مسطح نیست ... چقدر دیگه میتونم پرواز کنیم ...

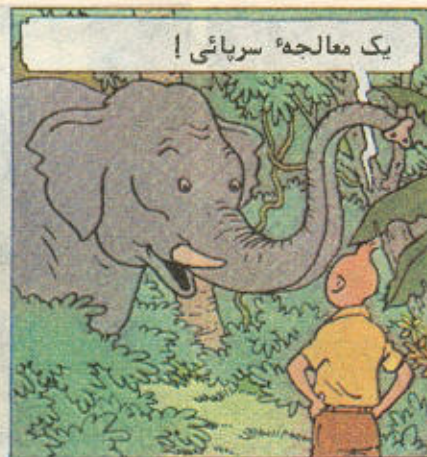
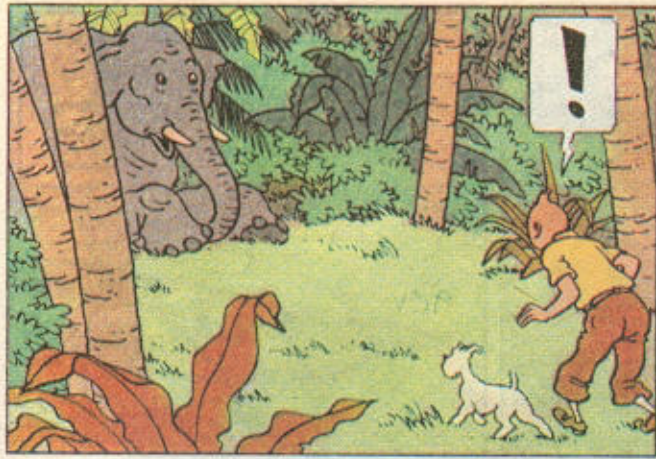


کرای

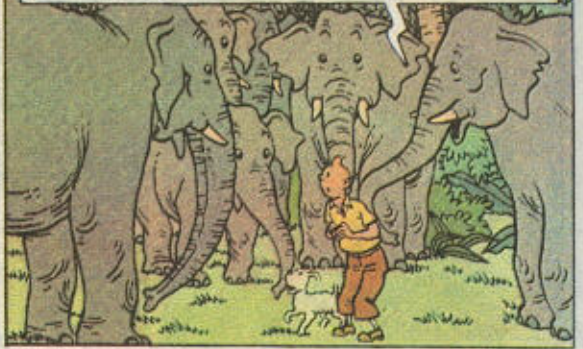


جعبه کمکهای اولیه ! تنها چیزی که لازم دارم کتاب دستورالعمل هایش است !





برادران فیلی ، توجه کنید ، این بشر جوان  
تب منو مداوا کرد .



بنظر میاد که کنفرانس  
دارند . حالا میتونم  
فرار کنم .



هرررر م ! هرررر م ! وایسا ، بشر کوچولو .  
تو باید پیش ما بمونی ...  
تو دگتر ما فیلهها هستی .



چند روز بعد ...

فهمیدی ، میلو ، ده وقتی فیلهها  
باهم صحبت میکنند یک صدای  
مثل صدا شیپور در میا ورنند .  
من بهشون گوش دادهام ...



فکر کنم بتوانم یک مقدار از  
زبانشان را بفهمم . شاید من  
کشف کنم که آنها چی میگویند ،  
و حتی بتوانم یا آنها صحبت  
کنم . فقط تنها چیزی که لازم  
دارم یک شیپور است . پس این  
شیپور است که دارم درست میکنم .



حیلی هم مشکل نیست . سل -  
لا - سی - دو یعنی بیله ،  
دو - تی - لا - سل یعنی نه ،  
من آب میخوام ، میشه سل - سل  
- فا - فا ... البته مشکل اصلی  
داشتن یک لهجه خوب است .



اوف ! گرم شده ! ...  
تعجب میکنم ...  
چرا امتحان نکنم ...



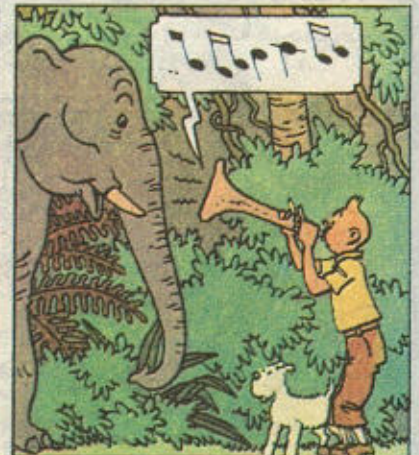
یعنی فهمیدش :



فهمیدش ! داره بر  
میگرده ! هورا ،  
زبون فیلهها رو یاد  
گرفتم !



♪♪♪



حالا تو اینجا  
بنشین . من میرم  
به گردش بکنم .



وقتشه که به کمی  
به تجسس بپردازم .



!



کی - اسخ ! علامت ، اینجا !  
... باور نکردنیه ! !





یعنی خودشه!



یک شیخ عربی بود



کی میتونه این علامت رو رسم کرده باشه؟



بگو ببینم چه اتفاقی افتاد... همگی، از اون وقتی که موجهما شما رو باتابوت بردند...

هیس! اینقدر بلند نگو.



دکتر! سلام! چه جوری اومدهای اینجا؟



دکتر سارکوفگوس!



جیک، جیک، جیک... به هیچکس نگو... هیچکی نمی دونه... ما با اسم مستعار سفر میکنم.



خوب، کاملاً "پیش خودمون باشه" من فرعون، رامسردوم هستم!



بهت می گم، اما باید قول بدی که به هیچکس نگویی...

البته... حالا پس...



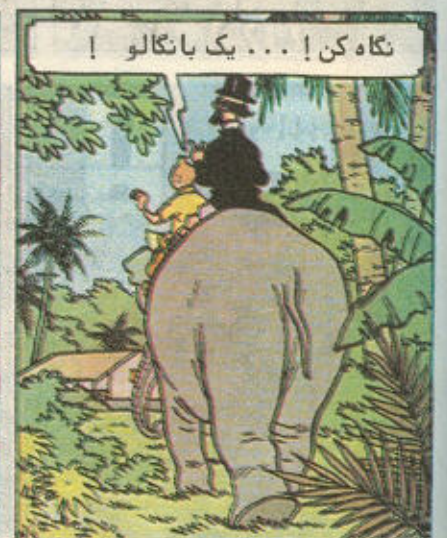
من هم وقتی بچه بودم پیانو میزدم...



کجا... البته! کاری نداره!



بیچاره دکتر سارکوفگوس... کاملاً دیبونه شده. تا خوب نشه هیچ چی ازش نمی تونم بفهمم. اما کجا میتونم یک دکتر پیدا کنم؟



بانگالو خانه‌های مخصوصی است که در نواحی حاره میسازند و معمولاً "از جنس چوب و حصیر است."

یه کمی بعد ...

همه ماجرا این بود ، دکتر .  
فکر میکنید که این دوست  
بیچاره ما بتونه یک روزی  
معالجه بشه؟

بله ، میتونه ... اما هر چه زودتر احتیاج به بستری  
شدن دارد ، یک بیمارستان مخصوص همین حوالی  
هست ، مدیر اونجا با من دوست است .  
میتوانید فردا صبح ببریدش اونجا .

ضمنا ، شما همان من هستید . همین  
الان قرار یک میهمانی کوچک را برای  
امشب میگذاریم : بما ملحق شو .



آنشب

تن تن ... پدر روحانی خوب ما ،  
طاووس عالی مقام ...

... خانم و آقای اشنو بال ...

... شاعر معروف ، زلوتی .



این اسلحه‌ای که اینجا دارید  
عجیب بنظر میرسه . آیا یک  
خنجر هندی نیست؟

از استیل ساخته شده ... یک  
اسباب بازی کوچک مرگ بار!  
... اینو یک مرتاض هندی بمن  
داده . بمن گفته که این خنجر از  
یک قدرت جادویی پر خرم دارد  
است ... فقط بطرف کسی  
متمایل میشود که جانش  
در خطر باشد .

الان برایت  
میاندازم تا  
... ببینی

بله ، یک کوکری است



خیلی متاسفم . امیدوارم که شما اینو  
به فال بد نگیرید .

خواهش میکنم نگران نباشید . فقط  
یک اتفاق است ... بهر حال ، من  
از فال و پیشگوئی ها نمی ترسم !

بنگ







میلو، سعی کن رد پارو کم نکنی ...



صبح روز بعد ...

ارباب جوان بطرف پائین، داخل جنگل رفت.



میلو، راجع به این چی فکر میکنی؟  
قشنگه، نه؟



بله، مطمئنا "مال خودشه، رد پاشو درست گرفته ایم ... یک حاسب همین طرفه است ..."



نگاه کن! کلاهش اونجاست!

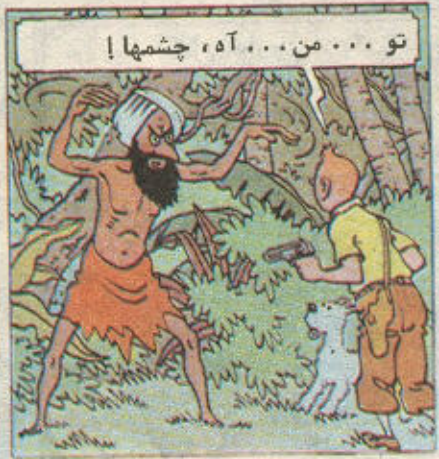


شانس آوردیم که مچش به شاخه پیچک گیر کرد. وگرنه ...

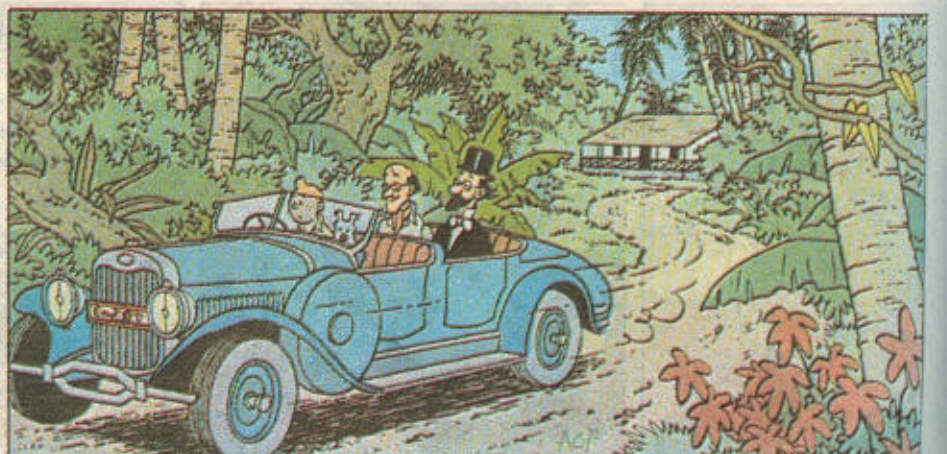


کمک! دیوونه شده! ... دنبالش کنین!





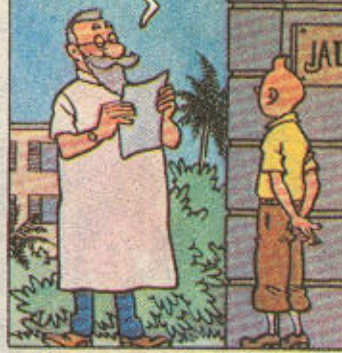




بترتیب، مراقب این آقایون باشید، لطفاً.



هوم ... بله ... فهمیدم  
... بسیار خوب ...



بفرمائید، این یک نامه از طرف دکتر فینی  
درباره این دو تا مریض است.



اینجا چیز ترسناکی وجود نداره  
اونها کاملاً بی آزارند.

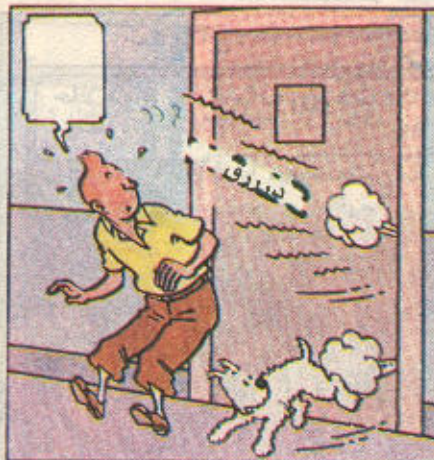


ممکنه همراه من بیائید؟ فقط یک سری  
تشریفات اداری است ...



مسلماً .

او خودش این نامه را بشما خواهد  
داد. بشما خواهد گفت که ۲ نفر  
همراهش دیوانه هستند ... ز.



این یک نمونه از اتاقهای است که ما برای  
مداوای دوستان بیچاره شماستفاده میکنیم.



سلام ... بله رئیس ...  
من نوشتههای دکتر را  
کپی کردم، و با یک نامه  
دیگر عوض نمودم ...  
باعث شد که تن تن  
را بجای آن دو تا دیوانه  
دیگر بگیرند، و ...



خداحافظ، آقایان .

تولدت مبارک، مامی!



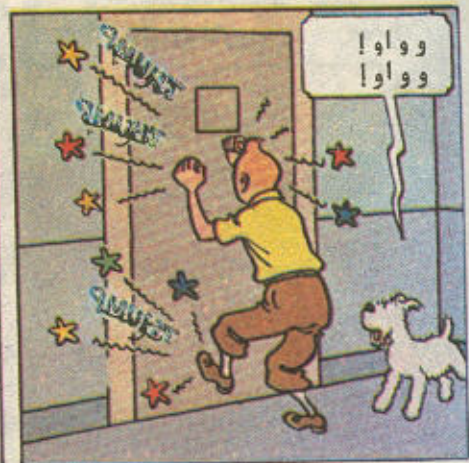
حالا، آقایان، از دوست ناراحت  
شما کمال مراقبتهای موجود  
خواهد شد.

ما کاملاً " به شما ایمان  
داریم .



" او بینهایت خطرناک  
است. باید یک جوری  
فریض بدھید و او را  
بیکی از سلولها ببرید،  
نباید به زور متوسل  
شوید. او دائماً " اصرار  
خواهد کرد که عاقل  
است ... "







یه فکری بنظرم رسید!

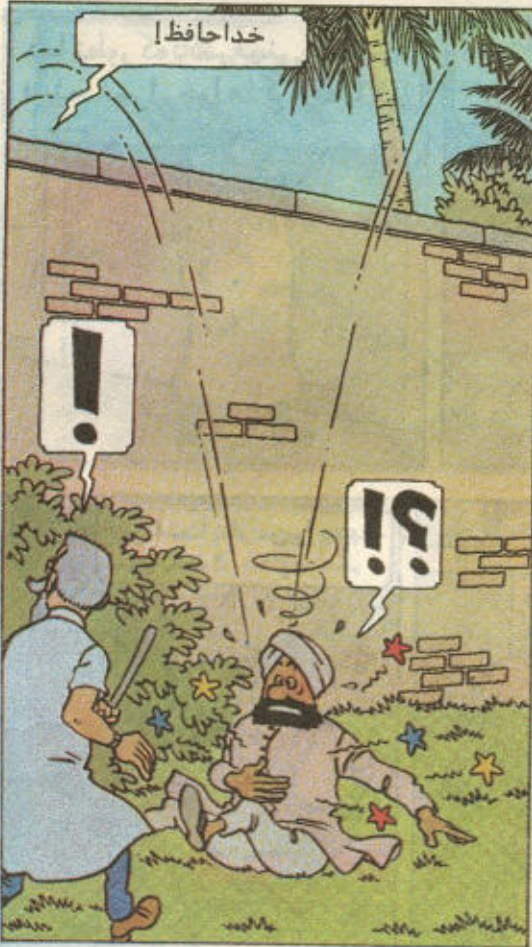
فرور...  
پف...



خدای من! دارن میان! بجنب  
تن تن، عقلمو بکار بنداز!



چیکا رمیتونم بکنم؟  
یک راهی باید وجود داشته باشه  
بهره یه کمی  
عجله کنی



خدا حافظ!

؟!!



خوب نشونه بگیر!



هوپ!



میلو از زیر دروازه  
فرار کن. بیرون  
منتظر تو میشم

چیکار میخواد  
بکنه؟



ایست! ایست! ایست! بهت دستور میدم وایسا!

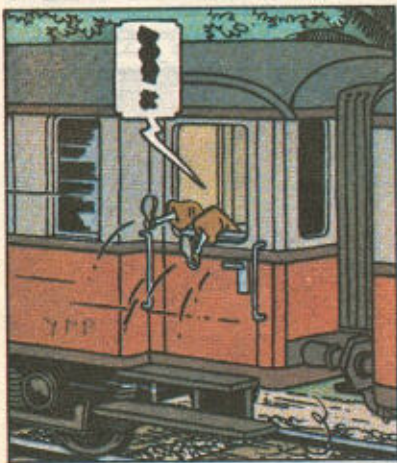


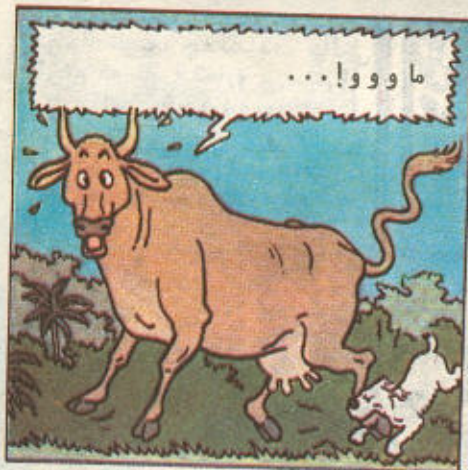
حالا، دیگه وقتو نباید  
تلف کرد!



جانمی! ... خلاص شدم!







یک ساعت بعد ...

چگونه میتوانم بدون بلیط سوار قطار شوم؟ ...

آگه اشتباه نکنم ، خود خودشه ... باتمام مشخصات مطابعت داره ...

با من چکار دارن؟

ای وای! حالا فهمیدم ... فرار من به این ها گزارش شده ...



هی ، تو! وایسا!

ایست! ...

شانس آوردم چند تا موز خریدم.

یک ...

دو ...



فقط صبر کن ، پسره زرنگ ... تلافیشو در میاوریم

خروج

و این یکی هم برای شماره سه ...

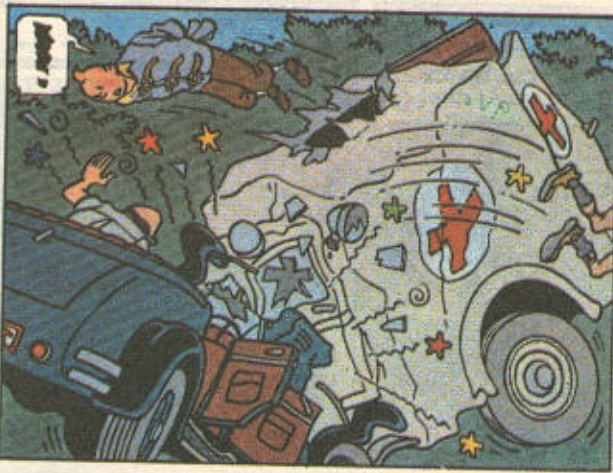


بعد از اون همه تلاش ، بالاخره این ژاکت رو تن ما کردن . بیچاره میلو ، حالا اگر دیگه تونستی ارباب تو ببینی :

در همان هنگام ...

ای سیوا - خدای نابودی ، به لطف خودت این قربانی را که میخوایم به پیشگاه تو تقدیم کنم ، بپذیر .





مدیر بیمارستان از اینکه او را برمی گردانیم خوشحال خواهد شد...



... این مشتری ناشی!



آزاد! آزاد! ... آزاد شدم ...



زود باش! این اطراف را نگاه کن! نمی تونه دور شده باشه



... بیمار! کجا رفته؟



اون رفته. هیچ کس نیست.

دقیقتر بگوئیم: همه رفتن!



دست نگه دار، خادم سیوا! خداوند یک قربانی لاغر نمی خواهد!



در همان هنگام ...

بمیر، ای سگ کافر!



یا برهنه \* مقدس! نگاه کنید، والا حضرت! نگاه کنید!



و در جنگل ....



هاها! اگر ما دنبال این سگ بریم اربابشوهم پیدا می کنیم.



زود باش ... بازش کن.

چقدر در اشتباه بودم. اونا واقعا آدمهای خوبی هستن!



جای خوشوقتی است که ما از این راه عبور می‌کردیم .



ببخشید که مزاحمتون می‌شم ، ممکنه لطفاً گمک کنید ...

بله البته!



ببینید! ما مرد جوان را در تله ببر گرفتار کرده‌ایم!



بنگ



والاحضرتا! والاحضرتا! دیدم! روی شاخه ارباب جنگل!



...مهارا چه گایا جاما . حال شما چطوره .

چگونه میتونم از شما تشکر کنم ، های... های... های...؟



گردد ، گردد ، گردد



خدایان بزرگ! تیرم خطا رفت!



و آنروز هنگام غروب ...

تیرتله

؟



ما به قصر برمیگردیم . شما مهمان هستید ، های... های...؟

تن تن ، خبرنگار .



بفرمائید ببرتون ، والاحضرتا .

؟



اینبار مطمئنم که نوبت من است  
... این یک اخطار برای من  
بود ...

... راجایا،  
سم دیوانگی ...



وحشتناکه... باید بشما  
بگویم... پدر و برادر من  
هر دو دیوانه شده‌اند، یکی  
بعد از دیگری. هر بار هم  
درست قبل از آنکه بیمار  
بشوند، همین آهنگ عجیب  
و غریب در خارج قصر  
شنیده میشد ...



هیچکس! هیچکس  
نیست... هیچ  
نشانه‌ای هم نیست  
.....



ای سیوا! ...  
همان آهنگ!



... با یک قیمت ناچیز  
می‌خرند. و آنموقع که این  
مردم بیچاره برنجی را که  
خودشان میبایست می‌کاشتند  
و مصرف میکردند، مجبور  
میتوندند آنرا هم از قاچاقچیان  
به قیمت گزاف بخرند. من  
هیچوقت دست از مبارزه با  
این گروه شیطانی برنخواهم  
داشت.



حقیقتاً "همینطور... و من دارم  
به مبارزه آنها ادامه میدهم.  
خشخاش را که از آن تریاک  
بدست می‌آورند، در این منطقه  
بعمل می‌آید. قاچاقچیان مواد  
مخدر رعایای مرا می‌ترسانند.  
آنها کشاورزان را وادار میکنند  
که به کشت خشخاش بپردازند  
تا اینکه غلات  
کشت کنند و  
محصولات آنها  
.....



نه، هیچ چیز... چطور مگه؟

امکان این هست که آنها  
سعی میکردند با قاچاق  
مواد مخدر مبارزه کنند؟  
مثلاً، تریاک؟



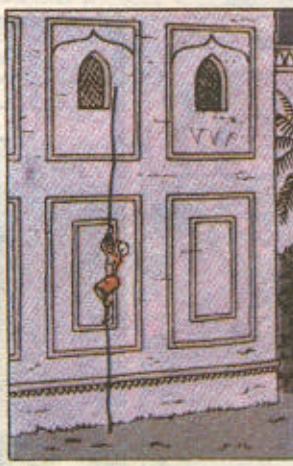
مهاراجه، وقتی که پدر و برادر  
شما دیوانه شدند، آیا اثری از  
یک زخم، یک خراش، روی  
گردن یا بازوی آنها بود؟



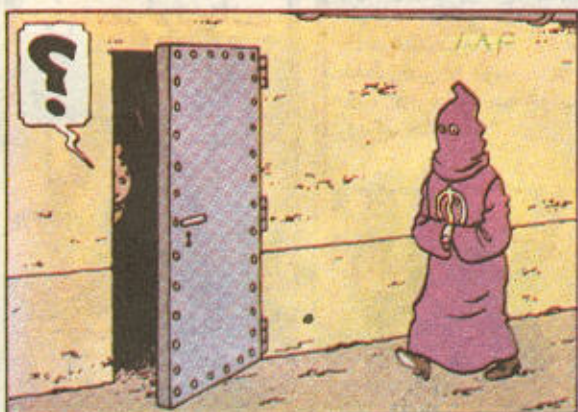
آنش...  
میبینی؟... اونجا...  
پنجره وسطی...  
.....



بسیار خوب. ما با هم کار خواهیم کرد.  
والاحضرتا، خوب گوش کنید...



طناب جادویی. از  
اربابیت اطاعت کن.

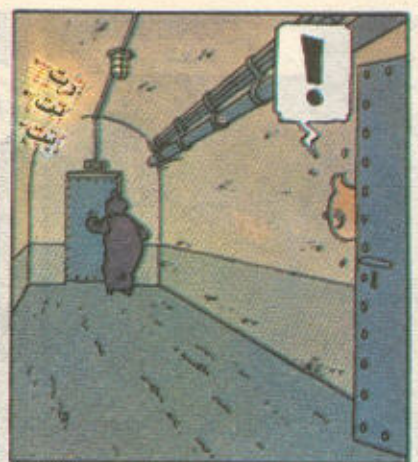




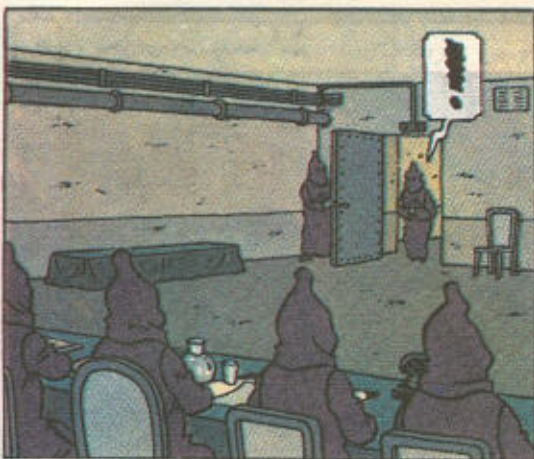
آوو!



خدای من! یکی دیگه! ....  
نباید وقت را تلف کرد!



!



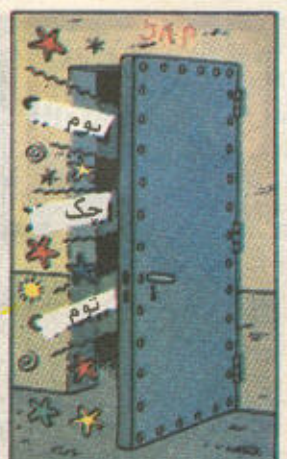
!



۷۲۷



بسیار خوب!



۳۸۴



اکنون دیگر مانعی  
بر سر راه ما نیست ...



من یک خبر بسیار عالی  
برای برادرانم دارم .  
بالاخره از شر مهاراجه  
گایپاجاما راحت شدیم  
اکنون که دارم با شما  
صحبت میکنم اودیوانه  
شده است!



برادران ، همه ما ، به غیر از رهبران ، که قادر به آمدن نیست ،  
حاضر میباشیم . جلسه شروع میگردد . ابتدا یکی از برادران که از  
غرب آمده ، صحبت میکند .



برادران ، یک جاسوس در میان ماست ؛



الو...؟ چی...؟  
یکی از این موضوع خبر  
داره...؟ یکی از برادران؟  
اما... اما اینجا فقط  
هفت تا هستیم ...



برادران ، اوضاع خیلی  
خوابه . مخفی گاه ما در  
قاهره کشف و اشغال شده .  
فقط رهبر ما تونست فرار  
کنه ، داره بوسیله هواپیما  
به اینجا میاد .



الو...؟ بله ،  
اینجا دفتر مرکزی است  
... یک پیام از قاهره؟  
... چی؟ به دقیقه  
گوشی دستت باشه .





من... من متاسفم...  
اما من... من نمی تونم بیاد  
بیارم... من...  
هاها!



صحيح...  
نفر بعدی!



درسته...  
نفر بعدی!



همانگونه که قوانین ما اجازه  
نمی دن که چهره هایمان آشکار  
شود، شماها یکی یکی پیش من  
بیائید و کلمه رمز را بگوئید.  
هر کس که نتواند بگوید، فوراً  
نابود خواهد شد!



صبر کن! صبر کن! پیداش  
کردم! یادم اومد!  
کی اوسخو گیپا جاما!



دو!



یک!



دوست من، تا سه میشرم.  
اگر تا اون موقع کلمه رمز رو نگی،  
شلیک می کنم!

اما... من...  
اما... من...  
اما... من...  
اما... من...



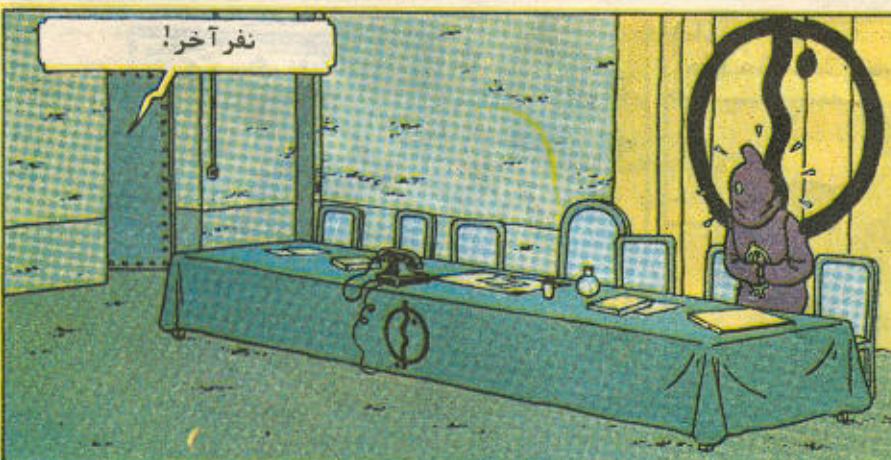
نفر اول!



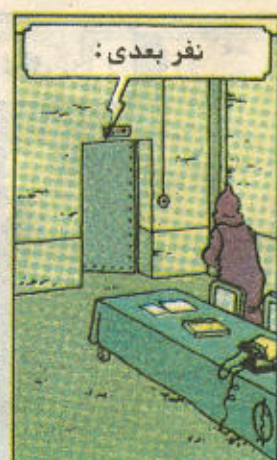
عیبی نداره! من به اتاق بغلی میرم.  
شماها یکی یکی بیائید و کلمه رمز آخرین  
جلسه مان را بگوئید.



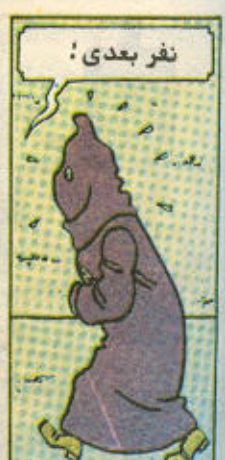
احمق خرفت!  
قرار بود که در گوشم بگویی!  
حالا همه فهمیدن!



نفر آخر!



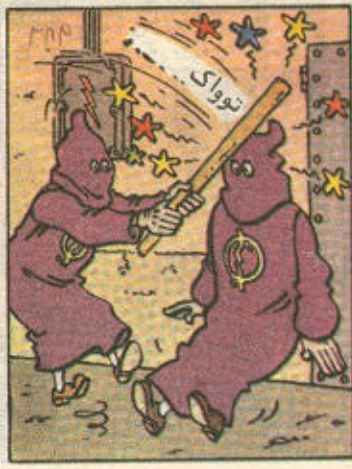
نفر بعدی!



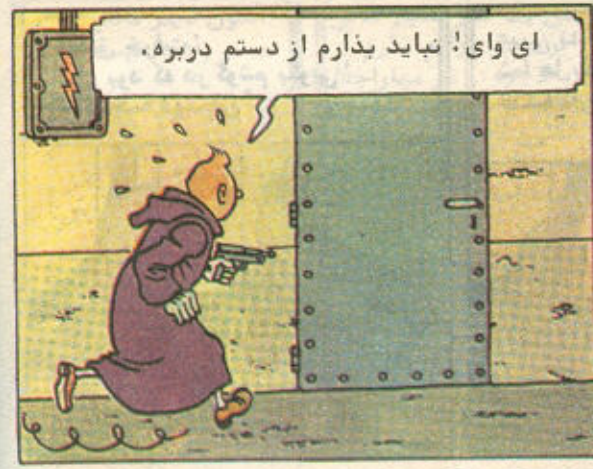
نفر بعدی!

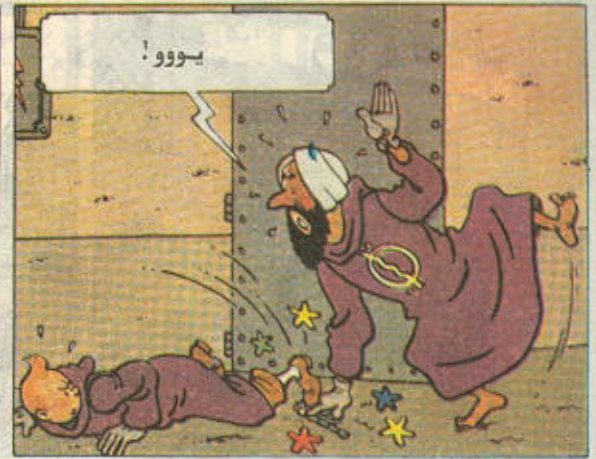
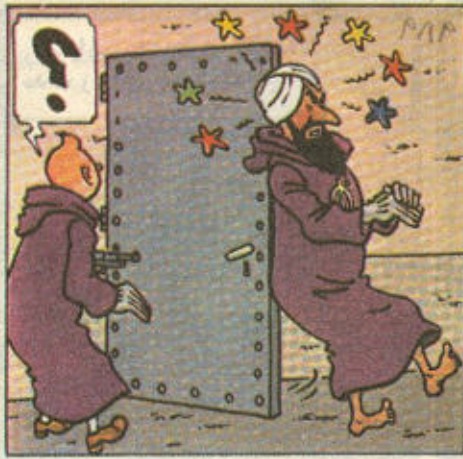


کار امروزم بد نبود! ... باید بگم شانس آوردم که اولین نفری بودم که منو صدا زد ... حالا، یه نگاه به چهره های این کوکلوس گلان\* جنگلمون ببیند ازیم!



مرتاض هندو، یک ژاپنی، خانم وای استونبال، سرهنکی که منو به مرگ محکوم کرده بود، و منشی مهاراجه ... حیرت آورده!





الته که نه . ما میدونیم که شما بیگناه هستید . از پلیس قاهره بما تلفن زدند . آنها یک باند بین المللی قاچاقچیان مواد مخدر که از معبد فرعون کی - اسخ استفاده میکردند ، کشف کردند . اونجا پناهگاه مخفی شون بود ...



تبریک می گم ، دوست من ، تو پرده از راز یک گروه تبهکار برداشتی .

هی : شماها دیگه نمی خواهید ، منو دستگیر کنید ؟



میلو : !

دستها بالا !



مرتاض : باز هم بما حقه زد :

کلاک



من هم بسهم خود ، تن تن ، زندگی ام رو مدیون تو میباشم . تیر زهر آلود به اون آدمکی خورد که تو در تختخواب من گذاشتی . قرار بود تیر به من بخورد .



در میان کاغذهای که بدست آوردند یک لیست از نام دشمنان شان هم وجود داشت اسم تو و مهاراجه کایپاجاما جزاوان لیست بود . و همچنین یک نقشه از راهرو های زیرزمینی اینجا نیز در میان آنها بود . ما هم در این باره مطلع شدیم ، و اکنون اینجا هستیم .

دقیقتر بگوئیم : اکنون کجا هستیم ؟



چند دقیقه بعد ...

والاحضرتا ! والاحضرتا ! پرتس . پسر شما ! اونو دزدیدن ! دو نفر مرد ، اونا بایک اتوموبیل فرار کردن ...

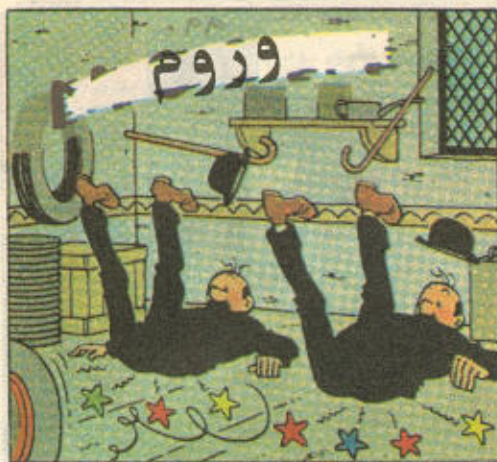


تا وقتی که بخواهیم در را باز کنیم او کیلومترها از ما دور شده . هیچ فایده ای نداره که تعقیبش کنیم میتونیم بعدا بگیریمش . بیابگردیم به قصر ، و یکی رو بفرستیم تا از بقیه زندانیها مراقبت کنه .

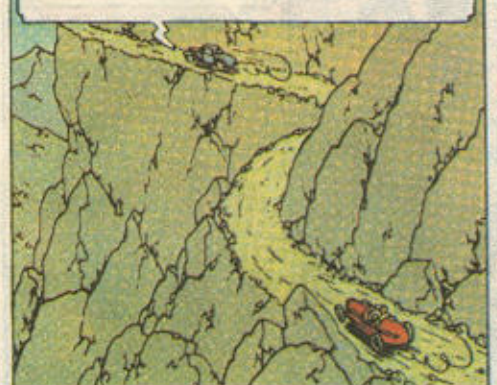


صبر کن ، من به دسته کلید دارم .

ای آدم بدبخت ! ما رو این تو حبس کرده !



این اتوموبیل دیگه تندتر از این نمی‌ره.



اوناهاشن!



ای ارباب، دارن تعقیبمون می‌کنن! ... عجله کن!



شما دوتا، نیفتین! می‌خواهم سرعت رو زیادتر کنم!



آنها باید به اون گوشه گیر کرده باشن ...



اوه، شیطونهای بیچاره!



دود! چه اتفاقی افتاده؟



داریم به‌شور می‌رسیم!



بنگ



ای حرامزاده! نمی‌خواد بره پائین. می‌خواد برگرده به قصر، و ما هم بی اتوموبیل خواهیم شد. ... جلوشو میگیریم!



فرض کنیم یک تله باشه ... من فقط تعجب می‌کنم ...



همچین که رفت پائین تابه تگاهی بکنه، می‌بیریم نو اتوموبیلش و فرار می‌کنیم!





دستها بالا ،  
بی حرکت! اسلحه‌ات رو  
هم بنداز!



حالا کجا رفته؟  
نمی‌تونم ببینمش  
...



امکان نداره که اونو با خودمون  
ببریم . تو سرشو گرم کن تا من هم  
برم این بچه رو به جایی  
قایم کنم .



گانگسترها!  
خوب شد که فریب  
شماها را نخوردم!



چه تصادف جالبی .  
اتفاقاً " اسلحه " من هم خالیه .  
حالا فقط ما دو تا هستیم ...



این یکی بهتره . چیز مهمی  
نیست ، فقط اسلحه من خالی  
بود .



تا وقتیکه میلو مراقب مرتاض  
است . من هم بدنبال مرد  
اسرار آمیز می‌روم ...



خودم بهتر از این نمی‌تونستم  
انجام بدم!



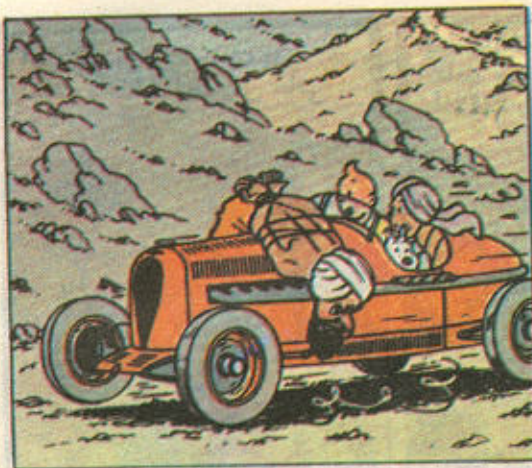
کمک!!



بیا جلوتر ، پسر عزیزم ،  
یه کم دیگه نزدیکتر ...



ای شیطان! یعنی هیچوقت نمی‌تونم  
از دست تو خلاص بشم؟ ... اما صبر  
کن ...



اجازه بدین اصرار کنم، تن تن. حداقل چند روزی باید پیش ما بمانید.

نه، نه، تن تن، من نمی خواهم که بری!



حالا، اگر والاحضرتا اجازه بدهند، باید خداحافظی کنم و سفر طولانی ام را به وطن شروع نمایم



چند وقت بعد...

پدر!

پسرم!



به استقبال مرگ شناخت هنوز معلوم نشده تحقیقات

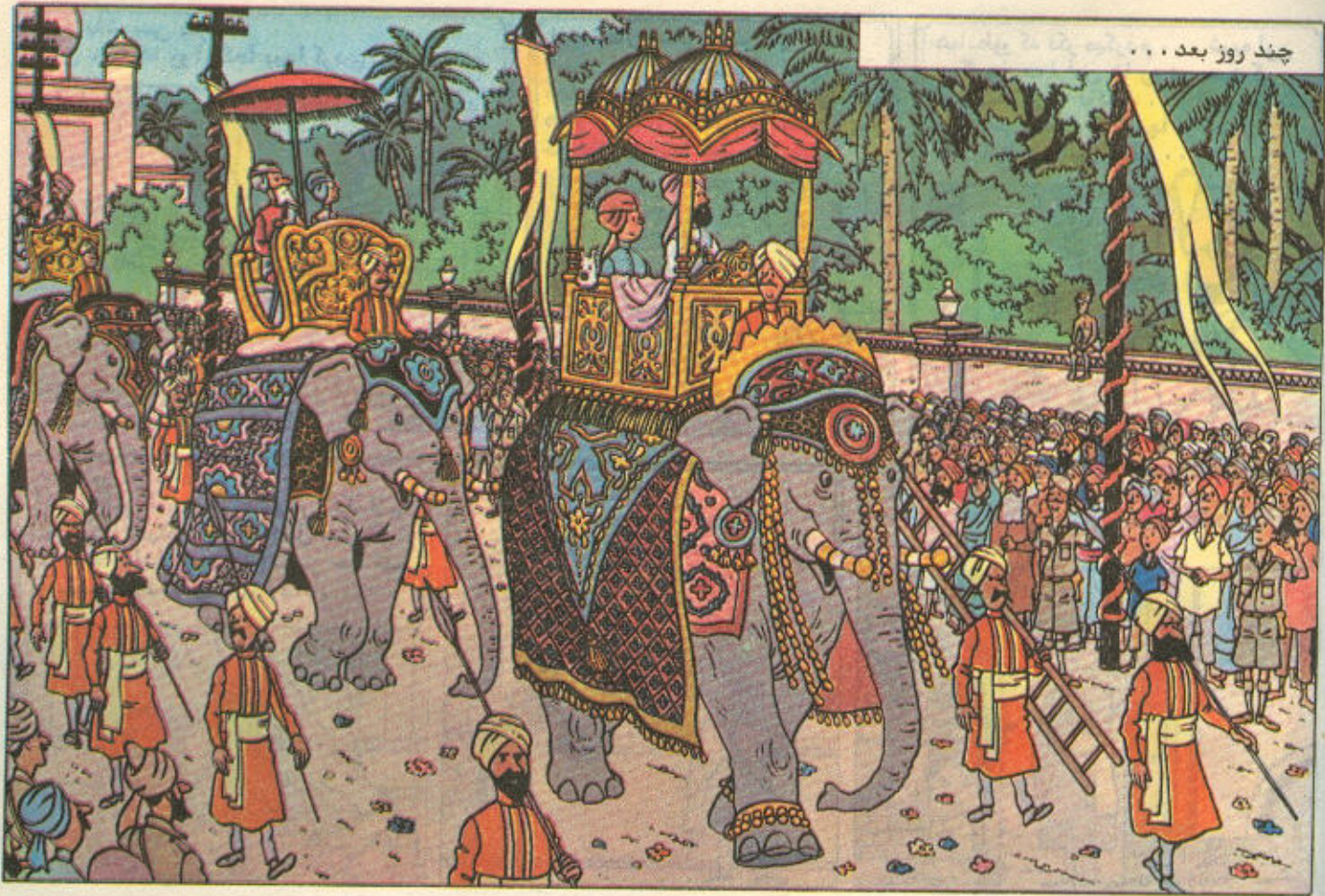
یک عکس غیر رسمی از آقایان، تامسون و تامیسون، کارآگاهان ماجرای قاچاق مواد مخدر که به یک سفارشی خوری از جانب مأمورین پلیس، جواب

طمان کوسموس پدید شده قاهره، دوشنبه در اینجا شایعه میرونت میلیونر راستا پابولوس گزارش شده تا پدید کمپ صحرائی آن. هیچ خبری از مانی طور مشکوک، یوسیله هوایبمای شخصی اش یک مقصد نامعلوم گت کرده است نیست. غرب ادامه دارد. منطقه صحرائی تن تن خبرنگار، گروه اصلی یک باند زنجیره ای بین المللی قاچاق مواد مخدر را درهم شکست، سپس پدنیال پرنس جایپا حاما که در گروگان رهبر این باند بود، در کوهها به تعقیب وی پرداخت، و او را آزاد نمود. رهبر قاچاقچیان که هنوز از هویت او اطلاعی بر دست نیست، با شیرجه خود به یک پرتگاه



متشکرم، والاحضرتا. باید از شما ممنون باشم.

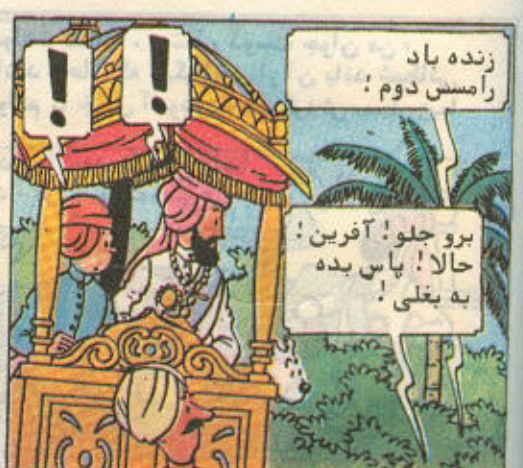
جانمی جان هورا!



والاحضرتا ، ممکنه یک ترتیبی بدید تا این دوتا مرد رو به قصر شما ببرند . اونها به کمک احتیاج دارن ...



درود بر تو تا ناخامون !  
گل ! گل ! ...  
شوت عالی بود !



زنده باد  
رامسس دوم !  
برو جلو ! آفرین !  
حالا ! پاس بده  
به بغلی !



ایست ! بخاطر داشته باش که دست زدن به سیگارهای فرعون ممنوع است !



چند وقت دیگر همانروز ...  
درود بر تو ،  
فرعون عالیمقام !  
اینها هنوز کاملا دیوون ...  
سیگار و نوشیدنی برای میهمانانم بیآور .

زود باش بمن بگو،  
این سیگارها رو از کجا پیدا کردی؟



اینها مال منشی سابق مهاراجه  
است. من میدونستم که اینها رو  
کجا میگذاره. وقتی هم که نتوانستم  
هیچ کدام از سیگارهای معمولی  
خودمان را پیدا کنم، اینها رو  
آوردم.



همانطور که فکر میکردم... شبیه اون  
سیگارهاست! اون ها رو در معبد کی -  
اسخ پیدا کرده بودم... و اون سرهنگ  
عرب هم مقداری از اینها داشت.  
حالا اجازه بدین ببینم...



همانطور که انتظار داشتم،  
آنها تقلبی اند. مارک سیگار، یک لایه  
سطحی از تنباکو، و در داخل، تریاک!  
چه حقه ساده ایست، اما همین حقه نمایی  
از پلیسهای دنیا را فریب داد.



بسیار خوب، تن تن!...  
اما راجع به این دوستانوم چی؟



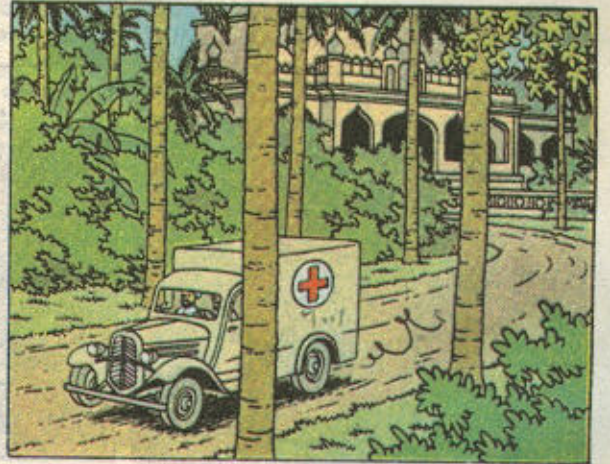
رولزرویس؟  
متشکرم،  
راننده من.

وسيله نقلیه  
آقایون آماده است.



از آنها بخوبی مراقبت خواهد شد... و شما، دوست جوان من،  
تعطیلات خوبی را می گذرانید. حال که دیگر اثری از آن باند شیطانی  
نمانده است... شاید بتوانم با خیال آسوده به یک گردش بسیار زیبا  
برویم.

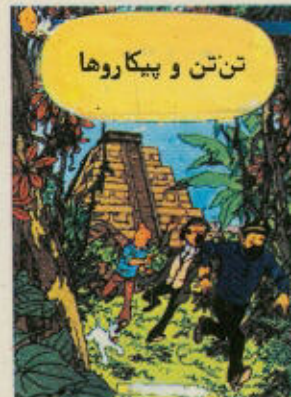
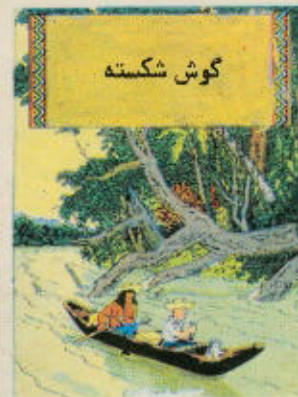
امیدوارم که همینطور باشد، والاحضرتا، من واقعا"  
امیدوارم... اما بهرجهت، من هنوز تعجب میکنم...



پایان



# از سری ماجراهای (تن تن) کم منتشر کردیم



انتشارات ونوس